

Bi navê xwedayê helbestan

بنام خداوند شعر و غزل

سکوت تم را نکن باور

مجموعه اشعار

اوین (حلیمه) ابراهیمی

سرشناسه	: ابراهیمی اسبی دره، اوین، ۱۳۶۸-
عنوان و نام پدیدآور	: سکوت‌م را نکن باور / مجموعه اشعار اوین (حلیمه) ابراهیمی اسبی دره
مشخصات نشر	: ارومیه: انتشارات طاها نگار، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۵ ص؛ رقعی.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۹۳-۲۰-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۱۵
موضوع	: Persian poetry -- 21th century
رده‌بندی کنگره	: PIR۸۳۳۴
رده‌بندی دیوبی	: ۸ فا ۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۶۶۴۳۵۴

انتشارات: ۰۹۰۳۴۷۵۰۴۱۴
چاپخانه: ۰۹۲۱۴۴۵۱۷۵۶
۰۴۴-۳۲۲۴۸۸۰۱



نام کتاب: سکوت‌م را نکن باور

شاعر: اوین (حلیمه) ابراهیمی اسبی دره

ناشر: طاها نگار

ویراستار فنی و صفحه‌آرایی: زهره صالحی فرد

چاپ و صحافی: چاپ طاها نگار

قطع: رقعی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۹۳-۲۰-۵

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

نشانی ناشر: ارومیه، خیام جنوبی، کوی ۸، ساختمان برلن

سامانه فروش: www.tnbook.ir

این اثر شامل قانون کپی‌رایت می‌باشد و هرگونه تکثیر از آن پیگرد قانونی دارد

فهرست اشعار

۶۱ یار بی وفا ۶۳ بیا مهمان من باش ۶۶ عاشق لجباز ۶۹ نفست ۷۱ حال و هوایت ۷۴ همدل ۷۶ شب به شب ۷۸ پدر ۷۹ نقاب دوستی ۸۱ جمعه‌های دلگیر ۸۳ چشم امید ۸۵ چشمان فانوست ۸۶ بغض ۸۸ تا جوّ بی‌دین ۹۰ تقدیم به کوچک مرد خانه‌ام (مبین جان) ۹۰ پسر ۹۲ تو ژنرال عشقی ۹۵ همسر مهربان ۹۷ جیب بُر ماهر ۹۹ بگذار رفتنی‌ها بروند ۱۰۰ کسی ایمان نداشت ۱۰۲ آهسته برو تنگ دلم کرده هوایت	۹ خسته‌ام ۱۱ برو خداحافظ چه زخم‌هایی من از دست دل شیدا ۱۴ خورده‌ام ۱۶ فال قهوه عشق ۱۹ سپردمت دست خدا ۲۳ تو نباشی ۲۵ روز وداع ۲۷ خود کرده را تدبیر نیست ۳۰ خود قاتل جانی ۳۳ برو هیچ سراغت نگیرم که پدر دل را ۳۵ درآوردی داستان من و تو حکایت شاه و گدا ۳۷ حسرت ۴۰ ندانستم که بودا؟ ۴۳ سرنوشت ۴۶ بنویس قلم ۴۸ غنچه نو شکفته ۵۰ مهر تو ۵۳ غم هجرانت ۵۵ خلوت بام ۵۹ خلوت بام
---	---

کاشکی به عقب، دوباره زمان برگردد	۱۰۵
در هر نفست عطر مسیحا می شوم.....	۱۰۷
رنگ رؤیا.....	۱۱۰
تا تو بیایی.....	۱۱۳
هیس ... آهسته بیا ...	۱۱۵
احمد خانی (احمد خانه).....	۱۱۷
دوست.....	۱۲۰
حرف آخر دلم.....	۱۲۲

خسته‌ام

بیا بنشین و دمی،

برایم آواز بخوان،

از پایان قصه نه،

بلکه،

از آغاز بخوان

دسته گلی بردار و بیار

به دیدار دلم،

که ز هجرانت،

ترک خورده دیوار دلم

از همان لحظه که بار اول به چشمم تو را دیدم

مثل یک کر،

هر که هر چه گفت را نشنیدم

ای که،

حال پریشان جانم را نمی‌فهمی



زخم می‌زنی پشت هم،

درد استخوانم را نمی‌فهمی

thbook.ir

برو خداحافظ

جای آب اشک می‌ریزم

بدرقه راهت،

برو...! خداحافظ!

به فدای آخرین طرز نگاهت،

برو...! خداحافظ!

به امید برگشتن تو،

فرض محالم امشب

به قربان آن صورت ماهت،

برو...! خداحافظ!

می‌سوزم در آتش انتظار تو عاقبت،

می‌دانم!

به فدای آن زلف سیاهت،

برو...! خداحافظ!

دلخوش به وقوع احتمالم؛



که منصرف گردی شاید

به قربان آن دل زیاده خواست،

برو...! خداحافظ!

لحن غزلم

کمی تفاوت دارد این بار همی

به فدای آن احوال رو به راحت،

برو...! خداحافظ!

ماندنت فرضی محال و

برگشتنت

فرضی محال تر

به قربان تصمیم اشتباهت،

برو...! خداحافظ!

هم بستر اشک بی مجالم

امشب تا خود صبح

به فدای آن غرور مانند شاهت،

برو...! خدا حافظ!

غرق اما و اگر،

فرض و سؤال امشب

به قربان آن سکوتِ گاه به گاهت،

برو...! خدا حافظ!

سپردمت دست خودش

مسافر عزیز من

برو خدا پشت و پناحت!

برو...! خدا حافظ!



چه زخم‌هایی من از دست دل شیدا خورده‌ام

چه تلخ‌ترین دردها از کامت،

به شیرینی حلوا خورده‌ام

در میکده، جای می،

آب شور دریا خورده‌ام

به کنعان زهمه‌گریزان گشتم،

لیک ندانی در مصر

چه زخمی من یوسف از دست زلیخا خورده‌ام؟

خون کردی دلِ آسیمه سر،

تا عاقبت، حاشا مکن

من یک کاسه پر خون از غم این دنیا خورده‌ام

گفتند برون مده

زیبایی عشق را پرده بیوشان

ندانند نظر از کوری چشمِ حتی نابینا خورده‌ام

خنده بر لب می‌زنم،

مستور بماند درد من

بی‌شمارند کلک‌هایی که

من ساده و رسوا خورده‌ام

ز نبرد عشق سر تا پا خونین برون آمدم

گرچه ندانی

چه کتک ز عشقت،

سرِ دعوا خورده‌ام

به میز بازی نشستم و

باختم ز قمارش

دل آشفته را

چه زخم‌هایی من

از دست دل شیدا خورده‌ام

امشب چه بی‌تابم

فشار جانم به اوج رسید

در کنج میکده،

جای می،

آب شور دریا خورده‌ام



فال قهوه عشق

گشودم فال قهوه برایت،

دیدم سفرها افتاده

بی خبر بودم زاین هجران،

اطراف فنجان چشم نظرها افتاده

بی وقفه چکید اشک‌های گرم

زدیده بر گونه‌هایم

شعله‌های آتشِ اشکم

بر بالِ پروانه‌ها افتاده

عیار عشقِ پاکم ندانستی

که همسان هیچ عشقی نبود

حال به هیچ نمی‌ارزد

چون ز بها افتاده

بعد از رفتنت رخ پژمرده‌ام را

هیچ ندیدم در آینه
از غم هجران تو
صدها ترک بر آینه‌ها افتاده
آنقدر میان رقبان غزل سرودم
مرا دیوانه گماشتند
دگر نمی‌خوانم به یادت
حنجر زخمی من
دگر ز صدا افتاده
بس پیله سپر کردم به غمت،
تیر فراق ز سپرو سینه
گذر کرد
دست مزین این دل مرده را،
چون که ز پا افتاده
در فغان این جدایی سوخت و خاکستر شد
قلب بی‌نوی من
پروردگارا!



این چه آتشی ست که بر جان ما افتاده

به نیت برگشتن تو

انگشت زدم

ته فَنجان لعنتی

تعبیر به این شد که تا ابد،

از سوی تو، جفا افتاده

سپردمت دست خدا

نامه نوشتم برات،

فرستنده من اَمّا

گیرنده خدا

موضوع مکتوبم،

بذار باشه،

یار بی وفا

به خدا دیگه اسمی ازت نمی‌برم

آره فراموشم شدی،

اما ازت نمی‌گذرم

رسوای عالم بشی تو،

بس بکشی در به دری

یه جور خودم رو محو کنم،

بمیری از بی خبری

ترک برداشته گونه‌هام،



از ریزش اشکای شور

دروغ گفتم

فراموشم شدی،

می بینمت از راه دور

تو از عشق من سرد شدی،

خستگیا بهونه بود

حیف دل ساده من،

اینقدر برات دیوونه بود

آروم نداره لامروت،

مدام داره شکایت

فکر کرد با دلت همراه میشه، تا مرز بی نهایت

شاید گناه تو نبود من به درد نخوردم

تموم شدی برای من،

تورو دست خدا سپردم

از اول هم دیر اومدی

که آخرش نمودی
قصدت ز جر دلم بود،
تا مرز جنون کشوندی
بارها نامه دادم،
یکیشو هم نخوندی
دلت رفت پی عشقش،
دل منو سوزوندی
خب از اول می گفتمی که عاشقم نبودى
من مثل گل نرگسم،
تو لایقم نبودى
سپردمت دست خدا،
اون خدای بالا سرم
محاله از تو بگذرم،
هیچ وقت نمیشه باورم
الهی سقف خونتون،



خراب بشه روی سرت

زیر آوار بمونی،

ببینم حلقه زدن دوروبرت

بهم خبر بدن بیا،

حلالیت میطلبه

اونقدر با افاده راه پیام،

تا بسته شن چشمای تّرت

تو نباشی

تو نباشی به غزل،

یک دنیا واژه غم دارم

نفس نفس به دل،

عشق تو را کم دارم

از همه چیز گذشته‌ام،

بیا ببین چه حالیم

به دشت سینه، درد و اندوه،

هر دو با هم دارم

به تقسیم عشقت کسری ساده شدم امّا

به منهایت معادله‌ای مبهم دارم

جان را به تمنای تو آرم،

سنگ دلِ نامهربان

ز جفایت به دل،

زلزله‌ی بم دارم

با چه رویی سخن از مرهم و